



بررسی اجمالی آثار عرفانی امام خمینی

لباس روحانی را کنار بگذاریم و لباس شخصی بپوشیم و ایشان پذیرفته بودند و ترفته بودند. امام این مطلب را نقل کرده بودند و بعد گفته بودند (هنوز هم متأسفم و پشیمانم که چرا ترفتم). این نشان می‌دهد میزان وقوف و احترام ایشان را نسبت به منزلت عرفانی مولوی و من حیث المجموع نسبت به سلسله جلیل عارفان. امام خمینی (قدس سره) علاوه بر مقام ممتاز فقاہت، در علوم هیأت، فلسفه، حکمت و عرفان نیز کامل بودند، استاد ایشان در علم هیأت مرحوم شیخ علی اکبر یزدی، معروف به حکیم بود. امام (قدس سره) متون مختلفه کتب عرفان، حکمت و فلسفه را از عالم مذهب، مرحوم شیخ محمدعلی شاه آبادی فرا گرفتند.

آشنائی با کتب عرفانی امام (ره)

تعلیقات بر شرح عارف کامل داوود بن محمود بن محمد قیصری بر فصوص الحکم شیخ اکبر محی الدین بن عربی و همچنین تعلیقات بر کتاب مصباح الانس بین المعقول والمشهود بین شرح مفتاح غیب الجمع والوجود تألیف محمد بن حمزه بن محمد فناری نیز از دیگر آثار برجسته حضرت امام (ره) در زمینه عرفان نظری می‌باشند.

حضرت امام تمام فصوص الحکم و پس از آن ۴۴ صفحه از مصباح الانس را طی ۶ سال نزد عارف کامل شاه‌آبادی تلمذ نمودند و به مدت ۵ سال به تعلیقات آنها پرداختند.

شرح دعای سحر نیز یکی دیگر از آثار امام (ره) است. این کتاب چنانکه از عنوان آن پیداست، شرح

بسیاری از ابعاد شخصیتی امام را شاید افراد بسیاری بدانند اما گوشه‌هایی از شخصیت و تفکر امام وجود دارد که اغلب مردم از آن بی‌اطلاع هستند. عرفان امام از این جمله است. وقتی بعد از رحلت جانسوز امام فرزندشان، احمد، یکی از غزلهای امام را به مردم تقدیم کردند، بعد دیگری از شخصیت امام مطرح شد. اولین غزلی که بعد از رحلت ایشان در روزنامه چاپ شد، مردم را در بهشتی عظیم فرو برد.

رضا طالقانی

اصولی در زمینه عرفان است... و شنیدم آنکه در دروس فلسفی‌شان هر جا به مطالب عرفانی‌تر می‌رسیدند، پرسش‌ها شوق می‌آوردند و گرم می‌شدند و بسط کلام می‌دادند و مستمعان و مخاطبان را سیراب می‌کردند. ایشان به مولوی هم علاقه بسیار داشتند و گاهی به ابیات او استشهاد می‌کردند. اگر به خاطر داشته باشید، پس از شهادت مرحوم مطهری، در خطابه رضای ایشان، این بیت را خواندند:

آنکه مردن پیش جانش تهلکه است

نهی لا تلقوا بگيرداو به دست

اخیراً... بنده و چند نفر از دوستان سفری به ترکیه داشتیم و زیارت مزار مولوی هم نصیب شد یکی از خویشاوندان سببی امام هم در جمع ما بودند. ایشان بعد برای من نقل کردند که من شرح سفر و زیارت مولوی را برای امام نقل کردم. امام فرمودند که: بله، وقتی من در ترکیه تبعید بودم، در شهر بوسرا، پیشنهاد شد که به زیارت مزار مولوی برویم. منتهی گفته شد که شرط این رفتن آن است که

من به خال لبت ای دوست گرفتار شدم
چشم بیمار ترا دیدم و بیمار شدم
فارغ از خود شدم و کوس انا الحق بزدم
همچو منصور خریدار سردار شدم
غم دلدار فکنده است به جانم شرری
که به جان آمدم و شهره بازار شدم
در میخانه گشاید به رویم شب و روز
که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم
جامه زهد دور یا کندم و بر تن کردم
خرقه پیر خراباتی و هشیار شدم
واعظ شهر چو از بند خود آزارم داد
از دم رندمی آلوده مدد کار شدم
بگذارید که از تنگد بادی بکنم
من که یاد دست بت میکده بیدار شدم

دکتر عبدالکریم سروش در مورد عرفان امام می‌گویند:

نیازی به گفتار نیست که امام، قطعاً تفکر عرفانی داشته‌اند و قطعاً عارف بوده‌اند و به خوبی با اندیشه‌های عارفان آشنا بوده‌اند. بیشتر آثار ایشان، غیر از آثار فقهی و

یکی از ادعیه مأثوره و عالیة المضامین و معروف است که در موع سحر از ماه مبارک رمضان به خواندن آن تأکید شده است و در کتب معتبر علماء و محدثین - رحمة الله عليهم - از آن به دعای عظیم الشان تعبیر شده است. اصل دعا منقول از امام رضا - علیه السلام - است که فرمود: امام محمد باقر - علیه السلام - آن را در سحرهای ماه رمضان می خوانده است. این تحفه نفیس، نخستین اثر حضرت امام خمینی - قدس سره الشریف - است که آن را در شهر مقدس قم در سال ۱۳۴۷ ه. ق. در سن بیست و هفت سالگی نوشته اند.

امام (ره) در انگیزه تألیف، در مقدمه کتاب نوشته اند: «چنین گوید فقیر درگاه پروردگار عظیم و مفتخر به انتساب به رسول کریم، سید روح الله، فرزند سید مصطفی موسوی خمینی از آن جایی که یکی از بزرگترین نعمتها بر بندگان و رحمت گسترده بر شهرها دعاهایی است که از گنجینه های وحی و شریعت و حاملان دانش و حکمت نقل شده است... و من دیدم که دعایی که مشهور است و به نام دعای مباحله نامیده می شود و از ائمه اطهار - عليهم السلام - در سحرگاهان برای توسل به نورالانوار نقل شده، از دعاهایی است که قدرش جلیتر و منزلتش رفیع تر است، زیرا آن دعا شامل صفات حسنی الهی و امثال علیای ربوبی است و تجلی اتم و اقدم در آن دعاست، پس خواستم که آن را از بعضی جهات... شرح کنم.»

یکی دیگر از آثار مهم تحقیقی و جامع حضرت امام خمینی - روح الله رسه - رساله مصباح الهدایه می باشد که در سال ۱۳۴۹ قمری تألیف شده است. امام اعلی الله مقامه در مقدمه مصباح فرموده اند:

در این رساله شمه ای از مطالب مربوط به حقیقت خلافت الهیة محمدیه و رشحه ای از حقیقت ولایت علویه - علیهما السلام - بیان نموده و پرده از سر این حقیقت برداشته و از نحوه سریان حقیقت ولایت در عوالم و جودیه از جیروت تا ناسوت و بالاخره از کیفیت رجوع این حقیقت به حق در قوس صعود الی فنائتها فی الله و بالاخره از سریان و ظهور این حقیقت در عوالم عیب و شهود و دوام ازلیت و ابدیت آن حقیقت کلیه الهیه بحث می نمایم و تم نهدی الیک هدیه عرفانیه هی کشف الله عن قوسی الوجود فی سلسلتی الصعود و النزول فی دائرة ملکوتیه یستفاد منها قوسان وجودتیا تنقسمان بقطاع یقینیه.»

اهم مطالب دقیق و تخصصی این کتاب را می توان چنین برشمرد:

حقیقت محمدیه - نبوت و اقسام آن - ولایت -

کتاب عرفانی امام در حقیقت، عمیق ترین بعد و اینها باطن و ژرفای در یابی است که آن همه جوش و خروش، تلاش و عبادت... و شهادت و شجاعت را شامل است.

اطلاع و ذوق سرشار و تسلط کم نظیر بلکه بی نظیر در این عصر و زمان - حضرت امام - ره - به آراه و نظریات اساطین عرفان، مثل شیخ اکبر قونوی و ملا عبدالرزاق کاشانی و فرغانی و عراقی و قیصری روشن می شود. امام مطالب را از اینها گرفته است و با میزان قرآن و عترت که مآخذ اصلی و سرچشمه حقیقی عرفان می باشند، و به کمک ذوق سرشار خود سنجیده و چشیده است. این سینا در نمط تاسع اشارات در فصل بیستم می نویسد:

«هرکس عرفان را به خاطر عرفان برگزیند به دومی قایل شده است. و هرکس عرفان را بیابد به گونه ای که گویی آن را نیافته بلکه معروف و حق را یافته است، از در اقیانوس وصول غوطه ور است.»

امام - قدس سره - می فرمایند:

فراگیری علم توحید و عرفان باید با همتی بلند همراه باشد و برای وصول به حق، واسطه قرار بگیرد نه اینکه خود مقصد نهایی گردد. و برای این که عارف متوکل در آن نگردد، تهذیب نفس از غیر حق و اخلاص در عمل و مواظبت بر واجبات و مستحبات را ضروری دانسته و در واقع اصرار دارند که عرفان نظری با عملی توأم گردد. از همین دیدگاه است که می فرمایند:

«در جوانی که نشاط و توان بود با مکیه شیطان و عامل آن که نفس اماره است، سرگرم به مفاهمه و اصطلاحات پر زرق و برق شدم که نه از آنها جمعیت حاصل شده نه حال و هیچگاه در صدد دست آوردن روح آنها و برگرداندن ظاهر آنها به باطن و ملک آنها به ملکوت بر نیامدم و گفتم (از قیل و قال مدرسه ام حاصلی نشد) جز حرف دلخراش پس از آنهمه خروش (و چنان به عمق اصطلاحات و اعتبارات فرو رتم و به جای رفع حجب به جمع کتب پرداختم که گویی در کون و مکان خبری نیست جز یک مشت ورق پاره که به اسم علوم انسانی و معارف الهی و حقایق فلسفی طالب را که به فطرت الله مفضور است از مقصد بازداشته و در حجاب اکبر فرو برده. اسفار اربعه با طول و عرضش از سفر به سوی دوست بازم داشت، نه از فتوحات فتحی حاصل و نه از فصوص الحکم حکمتی دست داد، چه رسد به غیر آنها که خود دانسان غم انگیز دارم...» و بعد نصحت می کنند که:

«... به این اصطلاحات که دام بزرگ ابنس است بسنده ممکن و در جستجوی او جل و علا باش... آری عرصه پرواز این عنقا، آسمان عرفان عملی و سلوک الی الله بود.

ابعاد فقهی، فلسفی، اصولی، تفسیری و سیاسی امام (ره) در خلال نوشته ها و سخنرانیها و سایر عملکردهای معظم نه ظهور و بروز داشت. اما عرفان امام (ره) فقط به

تعیین اول - تعین ثانی - اخبار و ابناء و تعلیم - عالم قدر - اعیان ثابت و...

از دیگر آثار عرفانی حضرت امام (ره) می توان سر الصلوة یا صلاة العارفين و معراج السالکین را نام برد. این کتاب در سال ۱۳۵۸ ه. ق. تألیف شده است. مؤلف عالیقدر که از عارفان بزرگ عصر و از سالکان سلوک عرفانی اند، در این اثر نماز را از نظرگان عرفانی مورد بررسی قرار داده اند و رازهای این عبادت پر رمز را با بیان دلنشین و روح افزا و هشدارنده تبیین و تفسیر نموده اند. کتاب با معانی بسیار بلند و عمیق عرفانی، برای حوص اهل عرفان و سلوک نگاشته شده و در مقایسه با کتب دیگری که در این موضوع تألیف شده است، به واسطه تسلط عمیق مؤلف بر عرفان نظری و پیمودن مقامات الوالی عرفان عملی از امتیازات ویژه ای برخوردار است.

حضرت امام (ره) در پیشگفتار کتاب با لحنی پر از تواضع و حالتی آمیخته با انگسار در معرفی کتاب می فرمایند:

«این سرگشته وادی حیرت و جهالت و بسته به تعلقات انیت و انانیت و سرگرم باذة خودی و خودپرستی و بی خبر از مقامات معنویه ملک هستی، اراده خالص کردم که برخی از مقامات روحیه اولیاء عظام را در این سلوک عرفانی و معراج ایمانی - عرفانی به رشته تحریر در آورم...»

کتاب عرفانی امام در حقیقت، عمیق ترین بعد وجودی معظم له را تشکیل می دهد و اینها باطن و ژرفای دریایی است که آن همه جوش و خروش، تلاش و کوشش، و آن همه خلوص و عبادت و خضوع و مناجات، صفا و صمیمیت و آن همه سیاست و درایت و شهادت و شجاعت را شامل است و همه و همه مواجی است بر آن ژرفا و دقیقه هائی از آن حقیقت. اینجاست که وسعت

صورت عرفان نظری در کتبی که قبلاً شرح برخی از آنها رفت بروز و نمود دارد. اما بُعد اصلی وجود ایشان عرفان عملی و طی مدارج سلوک و شهود و وصول بوده و البته این مرحله به لفظ و کلام و خط در نمی آید که گفته اند:

من عرف الله کلّ لسانه

حال نه قال است که گفتن توان وجدنه نجد است که رفتن توان

به قول ابن سینا در تمطع تاسع اشارات:

«حدیث معرفت را تفهیم نتوان کرد و عبارت آن را شرح نتوان داد، زیرا جز به خیال و اندیشه خود کسی نمی تواند از آن مقام سخن گوید و هر که خواهد حقیقت آن را دریابد باید بکوشد تا آن را ببیند نه آنکه خیرش را بشنود و باید از کسانی باشد که بر عین آن رسیده اند نه از کسانی که اثر آن را شنیده اند.»

مولانا جلال الدین ضمن ایاتنی شورانگیز بزرگ و لایوصف بودن معانی عرفانی و به لفظ نیامدن حالات خود را چنین بیان می کند:

... این نفس جان دامنم برتافته است

بوی پیراهان یوسف یافته است

کز برای حق صحبت سالها

باز گورمزی از آن خوش حالها

تازمین و آسمان خندان شود

عقل و روح و دیده صدچندان شود

گفتم ای دوز او فتناده از حسیب

همچو بیماری که دوراست از طبیب

لا تکلفنی فانی فی الفنا

کلت افهامی فلا احصی ثنا

کل شیئی اقاله غیرالمفقیق

ان تکلف او تصلف لا یلیق

هر چه می گوید موافق چون نبود

چون تکلف نیک نالایق نمود

من چه گویم یک رگم هشیار نیست

شرح آن یاری که اورا یار نیست

خود ثنا گفتن زمن ترک ثناست،

کان دلیل هستی وهستی خطاست

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذارتا وقت دگر...

گفتمش پوشیده خوشتر سربار

خودتودر ضمن حکایت گوش دار

خوشتر آن باشد که سردلبران

گفته آید در حدیث دیگران

گفت عربان و برهنه و بی غلول

باز گورنجم مده ای بوالفضول

برده بردار و برهنه گوکه من

می ننگنجم باصنم در پیرهن
گفتم اعریان شودا و نرعیان
نی تومانی نی کنارت نی میان
آرزو می خواهه لبیک اندازه خواه
برنتابد کوه را یک برگ کاه
آفتابی کزوی این عالم فروخت
اندکی گریش تا بد جمله سوخت

اما به مصداق المعان فیید الفیضان عارف نمی تواند خاموش بماند. (نطق می خواهد که بشکافد تنم)

لب ببیندم هر دم می زین سان سخن
توبه کردم در زمان صد بار من
این سخن را بعد از این مدفون کنم
آن کشنده می کشد من چون کنم

عارف وقتی در پرتو این شعور قرار می گیرد و جانش از تجلی فیض آکنده می گردد، مراعات ادب از او نمی آید:

در چنین مستی مراعات ادب
خود نباشد گریب و باشد عجب

(مشوی)

چو مرا می بدهی هیچ مجوس شرط ادب
مست را حد نزنه شرع مرا نیز من
ادب و بی ادبی نیست به دستم چکنم
چو شتر می کشدم مست شتر بان به رسن

(دیوان شمس)

لذت تخصیص تو وقت خطاب
آن کند که ناید از صد خم شراب
چونکه مستم کرده ای خدم نزن
شرع مستان را نیبارد حد زدن

(مشوی)

اینجاست که عارف می گوید:

تو نپندار که من شعر به خود می گویم
تا به خود باشم و هشیار یکی دم نزنم

(دیوان شمس)

چونکه خوش و مست شدم در ره من شیشه منه
گر بنهی یابنهم هر چه بیام شکنم

(دیوان شمس)

هر چه امروز بریزم شکنم تاوان نیست
هر چه امروز بگویم بکنم معذورم

(دیوان شمس)

حضرت امام (ره) نیز مثل تمام عرفای بزرگ، حاصل لحظه های شور و جان خویش را در قالب اشعاری نغز و

لطیف ثبت کرده اند که مجموعه این اشعار بخشی از آثار حضرت را تشکیل می دهد. این هرگز به آن معنا نیست که حضرت امام (ره) شاعر به معنای عام کلمه بوده اند، همان شعری که قرآن راجع به آنها می فرماید: «الشعراء یتمیهم الغاوان الم ترانهم فی کل واد یهیمون و یقولون ماؤ لا یفعلون».

بلکه حضرت امام (ره) به گواهی آثارشان از گروهی از شاعران محسوب می شوند که قرآن مبین ایشان را با قید «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات» استثناء کرده است.

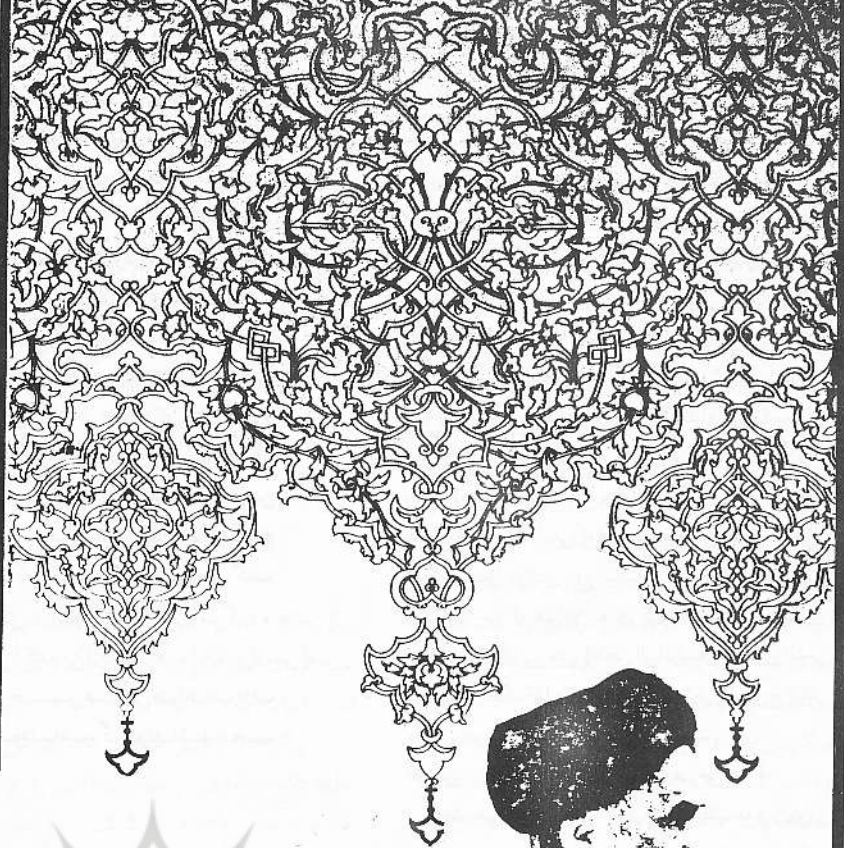
اگر چه قرآن صراحت در این معنا دارد که پیامبر (ص) شاعر نیست و به او شعر نیاموخته اند (وما علمناه الشعر و ما ینبغی له) اما پرواضح است که منظور از شعر و شعرا در این نوع آیات، شعر و شعرای جاهلی هستند، چرا که هم در آیه ای که قبلاً ذکر شد و هم در احادیث و روایاتی مثل [ان من الیابان لسحرا وان من الشعر لمعجزا (لحکمة)] و امثال ذلک از شعر واقعی و شاعر متعهد، تعریف و تمجید به عمل آمده است.

افلاطون نیز شاعر و شعر را اینطور تعریف می کرد که:

«شاعر باید مترجم اسرار ماوراء الطبیعه و رازهای عرفانی باشد و شعرش از معارف روحانی و نفسانی حکایت کند.» و اینک نمونه هایی از اشعار حضرت امام (قدس سره):

نال ز دوست که راز دل او پیدا شد
پیش رندان حرایب چه سان رسوا شد
خواستم راز دلم پیش خودم باشد و بس
دریخانه گشودند و چنین غوغا شد
سرگرم را بگشائید که بار آمده است
مژده ای می کده عیش ازلی بر باشد
سزای تو بنام که به افشاندن آن
ذره خورشید شد و قطره همی در باشد
لب گشودی وز می گفتی و میخواره شدی
پیش ساقی همه اسرار جهان افشاشد
گویی از کوزه میخانه گذر کرده مسیح
که بدرگاه خداوند بلند آواشد
معجز عشق ندانی نوز لیخا دانند
که برش یوسف محبوب چنان زی باشد

دست آن شیخ بوسید که تکفیرم کرد
محتسب را بنوازید که زنجیرم کرد
معنکف گشتم از این پس به در پیریمان
پرتوئی توای دوست جهانگیرم کرد
دل رویش به دست آرز که از سر است
برده برداشته آگاه ز تقدیرم کرد



ساقی به روی من در سخنان سازکن
 از درس و بحث و زهد و ریایی نیازکن
 ناری زلف خم خم خود در رخم بنه
 فارغ ز علم و مسجد و درس و نمازکن
 بر چنین حجاب از رخ زینا زلف یار
 بیگانه ام ز کعبه و ملک حجازکن
 لیریزکن از آن سبلی صافی سبوی من
 دل از صفایه سبوی بت ترک سازکن
 بیچاره گشته ام ز غم هجر روی دوست
 دعوت مرا به جام می چاره سازکن

چنانکه مشاهده می شود در اشعار عرفانی حضرت امام (ره) نیز الفاظی چون خط و حال و زلف و می و خرابات به کرات بکار رفته و این نوع بیان (بیان شعری - تمثیلی) همیشه باعث سوءتفاهم بوده و همیشه گروه خشک مغزان که بونی از معارف عرفانی نبرده اند به معاندت آن کمر بسته اند. شعر امام مانند تفسیر عمیق ایشان با تنگ نظری گروه متعصب رو برو شد اما
**شب پره گروصل آفتاب نخواهد
 از رونق آفتاب نکاهد**
 این نوع بیان که میراث صوفیه و عرفای ماست از دیرباز در میان اهل دل رواج داشته و ما ذیلاً نگاهی کوتاه به تاریخچه مختصر آن خواهیم داشت.
 عشق الهی که از کوشش صوفیه برای رابطه فردی و

پیرمخانه بنام که به سر پنجه خوش
 فانم کرده عدم کرده و تسخیرم کرد
 خادم درگه پیرم که زد لاجوئی خود
 غافل از خویش نمود و ز بر و زیرم کرد

مازاده عشقی و بسر خوانده جام
 درستی و جان بازی دلدار تمامیم
 دل داده سخنان و قربانی شربیم
 در بارگه پیرمغان پیر غلامیم
 هم بستر دلدار و ز هجرش به عذایم
 در وصل غریبیم و به هجران مدامیم
 بی رنگ و نوائیم ولی بسته رنگیم
 بی نام و نشانیم و همی در پی نامیم
 با صوفی و با عارف و درویش به جنگیم
 پر خاشاکر فلسفه و علم کلامیم
 از مدرسه مهجور و ز مخلوق کناریم
 مطرود خرد پیشه و منفور عوامیم
 با هستی هستی طلبان پشت به پشتیم
 بانیستی از روزازل گام به گامیم

شخصی با حق مایه می گرفت، و در ابتدا به صورت راز و نیازهای ساده و صمیمانه رابعه عدویه (وفات ۱۳۵ هـ) خطاب به خداوند ظاهر شد و با شور و هیجان حماسی بایزید و حلاج (وفات ۳۰۹ هـ) چون قلب تپنده ای خون گرم حیات در عروق تصوف جاری کرد و به صورت میراثی گرانبها و مقدس به کسانی چون شیخ احمد غزالی، عین القضاة همدانی و روزبهان بقلی و عطار و میوهی رسید، از قرن پنجم و از سنائی به بعد مضمون و مایه اصلی و ابیدی شعر غنایی فارسی به خصوص غزل گشت.

شاعران صوفی برای بیان این عشق عرفانی که در دایره الفاظ و کلمات معمولی نمی گنجید، ناچار شدند از هذنان کلماتی که برای بیان عشق جسمانی و اوصاف و احوال آن به کار می رفت استفاده کنند. بدین ترتیب معشوق حقیقی و الهی در شعر عاشقانه فارسی جانشین معشوق زمینی و مادی گشت و با ارتقای معشوق از زمین به آسمان، فرهنگ واژه های عاشقانه نیز آسمانی شدند و بار معنوی تازه ای یافتند. این استحاله معنوی سبب شد که از یک سو غزلهای عاشقانه درباره عشق زمینی و معشوق زمینی، رنگ غزلهای عرفانی بگیرند و از سوی دیگر غزلهای صوفیانه درباره عشق و معشوق حقیقی و روحانی در کسوت شعرهای عاشقانه و عشق مجازی و مادی ظاهر گردند. این وحدت صورت و اختلاف معنی بیان دو نوع غزل عاشقانه و صوفیانه سبب می شود که در غزلهای عاشقانه (درباره عشق زمینی و جسمانی) معنی، مبتنی بر معنی حقیقی و موضوع له کلمات، و در غزلهای صوفیانه (درباره عشق الهی و حقیقی) معنی مبتنی بر معنی مجازی کلمات باشد، به هر حال این وحدت و تشابه ظاهری بیان دو نوع غزل که ایجاد شک و شبهه نیز می کرده است، سبب شد که به تدریج چه در ضمن آثار متصوفه و چه به صورت رساله هایی مستقل معنی مجازی واژه هایی از قبیل رخ، زلف، چشم، لب، خال، خط، بت، می و امثال آن توضیح داده شود تا راهنمای خواننده در درک مفاهیم معنوی و عرفانی واژه های مربوط به عشق باشد.

جامعترین و در عین حال موجزترین و دقیقترین آثاری که در توضیح اصطلاحات عارفانه نوشته شده، گلشن راز شیخ محمود شبستری است که در پاسخ سؤالات منظم امیرحسینی هروی، هم به نظم پرداخته آمده است. امیرحسین سؤال می کند:

چه خواهد مرد معنی زان عبارت
 که دارد سوی چشم و لب اشارت؟
 چه جوید از رخ و زلف و خط و خال
 کسی کانداز مقامات است و احوال؟

جوابهای شیخ محمود به این سؤالات دقیق و موجز است و

در عین حال زمینه عمومی غزل عرفانی و نیز بینش رمزی عارفان را نسبت به جهان محسوس بازمی نماید:

هر آن چیزی که در عالم عیان است
چه عکسی ز آفتاب آن جهان است
جهان چون زلف و خط و خال و ابروست
که هر چیزی به جای خویش نیکوست
تجلی گه جمال و گه جلال است
رخ و زلف آن معانی را مثال است
صفات حق تعالی لطف و قهر است
رخ و زلف بتان را ز آن دو بهر است...

شیخ محمد لاهیجی که شرح مفصلی بر گلشن راز نوشته است، پس از نقل جوابهای شہسرتی توضیح می دهد: «بدان که چشم اشارت است به شهود حق نرم انیان را و استعدادات ایشان را و آن شهودات که معبر به صفت بصیری می گردد، و صفات از آن رو که حاجب ذات است معبر به ابرو می گردد، لب اشارت به تجلی جلالی در صور حجابی جسمانی و خط اشارت است به ظهور آن حقیقت در مظاهر روحانی و رخ اشارت به حقیقت من حیث هی هی است که شامل خفا و ظهور و کمون و بروز است و خال اشارت به نقطه وحدت است من حیث الخفاء که مبدأ و منتهای کثرات است که: منہ بدأ وایه یرجع الامر کله...»

و بعد از توضیحاتی دربارهٔ بیتهای سوم و چهارم نتیجه می گیرد:

«پس هراینه روی مهروبان به مناسب لطف و نور و رحمت با تجلی جمال مشابهت داشته باشد و زلف بتان شوخ دل را با به مشابهت ظلمت و پریشانی و حجاب، با تجلی جلالی نسبت تام بوده باشد و روی و زلف محبوبان مثال و نمودار تجلی جمالی و جلالی باشد، بلکه فی الحقیقت عین تجلی جمالی و جلالی است. چون احتجاب و قهر لازم جلال، و نور و لطف و رحمت لازم جمال است...»

شیخ محمود شبستری به دنبال جواب سؤالیهای امیر حسین هروی به نکته مهمی که پیش از این یادآور شده ایم اشاره می کند که خلاصه آن با در نظر گرفتن شرح لاهیجی چنین است که: معنایی که برابر اباب کشف ظاهر می گردد، از طریق ذوق و حال و کشف و شهود است نه از طریق تعلیم و تعلم و بنابراین در میدان تنگ و محدود تعبیرهای لفظی نمی گنجد، چون عالم معنی نامتناهی و عالم محسوس متناهی است. اما چون روش اصحاب اشارت، طریق تمثیل معقولات در محسوسات است، لذا آن معانی معقول را در محسوسات مناسب که به منزله سایه های آن عالم است بیان می کنند:

چو محسوس آمد این الفاظ مسموع
نخست از بهر محسوس اند موضوع
ندارد عالم معنی نهایت
کجا بیند مرا و اللفظ غایت
هر آن معنی که شد از ذوق پیدا
کجا تعبیر لفظی یابد او را
چه اهل دل کند تفسیر معنی
به مانند کنی تعبیر معنی
که محسوسات از آن عالم چوسایه است
که این چون طفل و آن مانند دایه است
یا راجع به رخ، شیخ محمود پاسخ می دهد:

حدیث زلف جانان بس دراز است
چه شاید گفت از آن کاین جای راز است
میرس از من حدیث زلف بر چنین
مجنبانید زنجیر مجانبین
ز قدش راستی گفتم سخن دوش
سر زلفش مرا گفست افرو پوش

و شیخ محمد لاهیجی توضیح می دهد که: «چون زلف که اشارت به تجلی جلالی فرموده بود در مراتب تنزلات و ظهورات بسیار بسیار است، در این اشارت به هر یکی از اینها ایمانی با حسن صورت بلاغت می فرماید. اول به جهت تعینات و کثرات ممکنات را بنا بر اختفای وجه ذات در حجاب تعینات مشابهتی با زلف ثابت است می فرماید که:

حدیث زلف جانان بس دراز است
چه شاید گفت از آن کاین جای راز است
یعنی سخن زلف جانان بس دور و دراز است و در ضبط نمی آید.»

زلف رمز عالم کثرت و ممکنات است، و وجه شبیه بیان آن دو، ظلمت و پریشانی و حجاب است. صفت درازی برای زلف اشاره به عدم انحصار موجودات و کثرت تعینات است. زلف پرده روی محبوب است. و هر تعینی از تعینات نیز حجاب و نقاب وجه واحد حقیقی است. در نقاب تعینات و تشخیص کثرات اشیاء آن حقیقت واحد مختلفی و مستتر است که: سبحان من ظهر فی بطونته و بطن فی ظهوره (یاک است خداوندی که در ناپیدایی خود پیدا و در پیدایی خود ناپیداست) و در نقاب زلف نیز صورت یار پنهان است. زلف، پرچین و شکن است و هر حلقه آن مثل دام. هریک از تعینات عالم کثرت نیز به منزله حلقه های دام است که تقید به احکام آنها مانع رسیدن محب به محبوب می شود. زلف معشوق زنجیروار و سلسله سان است. احکام کثرات نیز چون زنجیری است که عاشقان مطلقاً از آن خلاصی ندارند، چرا که حتی مجذوبان نیز که صاحب مہیبه جمع اند و از تفرقه و ارسته،

گاهی البته در بند نوشیدن و پوشیدن اند.

زلف یک لحظه آرام و قرار ندارد. کثرات و تعینات نیز مدام در تغییر و تبدیل اند. زلف گاهی از غایت بیقراری و عدم سکون از چهره معشوق کنار می رود و صبح رخسار معشوق ظاهر می شود و گاهی چهره معشوق را به کلی می پوشاند و جز ظلمت زلف نمی ماند. تعینات و کثرات نیز گاهی از وجه وحدت دور می شود و صبح وحدت ظاهر می گردد و گاهی وجه وحدت را مستور می سازد و شام می کند و غیر از ظلمت کثرت نمی ماند. «و این هر دو معنی نسبت با سالک است که گاهی نور وحدت بردلش تابان می شود و در همهٔ مظاهر، حق را ظاهر می بیند و گاهی احکام کثرت به نوعی غالب می گردد که اصلاً نمی گذارد که مشاهده نور توحید نماید» امیرحسینی هروی دربارهٔ معانی شمع و شراب و شاهد می پرسد:

شراب و شمع و شاهد راجه معنی است
خراباتی شدن آخر چه دعوی است؟
و شیخ محمود شبستری پاسخ می دهد:

شراب و شمع و شاهد عین معنی است
که در هر صورتی اوران تجلی است
شراب و شمع ذوق و نور عرفان
بین شاهد که از کس نیست پنهان
شراب اینجا ز جاجه شمع مصباح
بود شاهد فروغ نورارواح...
شراب و شمع جان انوار اسراست
ولی شاهد همان آیات کبراست
شراب بی خودی درکش زمانی
مگر از مکر خودیابی امانی...



و در معنی خرابیات می فرماید:

خرابیاتی شدن از خود رهایی است
خودی کفر است اگر خود پارسائی است
نشانی داده اند اهل خرابیات
که التوحید اسقاط الاضافات
خرابیات از جهان بی مثالی است
مقام عاشقان لا ابالی است
خرابیات آشیان مرغ جان است
خرابیات آستان لامکان است

و باز در جواب سؤال

بت و زنا و ترسائی در این کوی
همه کفر است ورنه چیست؟ برگوی

پاسخ می دهد:

بت اینجامظهر عشق است و وحدت
بود زنا برستن عقد خدمت
چه کفر و دین بود قایم به هستی
شود توحید عین بت پرستی
چو اشیاء هست هستی را مظاهر
از آن جمله یکی بت باشد آخر...
بدان کایزد تعالی خالق اوست
زینکوهر چه صادر گشت نیکوست...
مسلمان گرد بدانستی که بت چیست
بدانستی که دین در بت پرستی است

شیخ محمد لاهیجی به همان ترتیب به شرح ابیات
بالا نیز پرداخته اما بهتر آن دیدیم تا شرح مطالب را از
زبان مولانا بشنویم.

حضرت خداوندگار مولانا جلال الدین گهگاه در
ابیات بلند خویش به این رموز و دقایق اشاراتی دارد.
برای مثال در ضمن غزلی با صراحت کامل معنی می را
در آثار عرفا و متصوفه روشن می کند و آن دسته از
تردمانان را که در زیر لوای عرفان و تصوف به تردمانی و
خیانت می پرداختند از خود می راند.

غزل با مطلع:

دل چه خوردست عجب دوش که من مخمورم
یا نمکدان که دیده است که من در شورم

شروع می شود و پس از چند بیت زیبا و ناب به این
ابیات می رسد:

... یاده آمد که مرا بیهوده بر باد دهد
ساقی آمد به خرابی تن معمورم
تو که مست عنیبی دور شو از مجلس ما
که دلت را از جهان سرد کند کافورم



جام فرعون نگیرم که دهان گنده کند

جام موسی است روان در تن همچون طورم...
و در غزل ارزشمند دیگری می گوید:

عارفان را نیست شمع و شاهد از بیرون خویش
خون انگوری نخورده باده شان هم خون خویش

هر کسی اندر جهان مجنون لیلی ای شده
عارفان لیلی خویش و دمبدم مجنون خویش...
باده غمگینان خورند و ما ز می خوشدل تریم
رو به محبوسان غم ده ساقیا افیون خویش
باده گلگونه است بر رخسار غمگینان غم
ما خوش از رنگ خودیم و چهره گلگون خویش...
و راجع به بت در غزلی می گوید:

... کتب العشق علینا غمرات و محن
وقضی الحب علینا فتننا بعد فتن

چوتوبی آب حیاتی که نماند باقی
چوتوباشی بت زیبا همه گردند دشمن
و با این ابیات پرده از معانی واقعی انفاظی که
مشترک لفظی محسوب می شوند برمی دارد.

... کتب العشق علینا غمرات و محن
وقضی الحب علینا فتننا بعد فتن

چوتوبی آب حیاتی که نماند باقی
چوتوباشی بت زیبا همه گردند دشمن
و با این ابیات پرده از معانی واقعی انفاظی که
مشترک لفظی محسوب می شوند برمی دارد.

... کتب العشق علینا غمرات و محن
وقضی الحب علینا فتننا بعد فتن

چوتوبی آب حیاتی که نماند باقی
چوتوباشی بت زیبا همه گردند دشمن
و با این ابیات پرده از معانی واقعی انفاظی که
مشترک لفظی محسوب می شوند برمی دارد.

... کتب العشق علینا غمرات و محن
وقضی الحب علینا فتننا بعد فتن

چوتوبی آب حیاتی که نماند باقی
چوتوباشی بت زیبا همه گردند دشمن
و با این ابیات پرده از معانی واقعی انفاظی که
مشترک لفظی محسوب می شوند برمی دارد.

... کتب العشق علینا غمرات و محن
وقضی الحب علینا فتننا بعد فتن

چوتوبی آب حیاتی که نماند باقی
چوتوباشی بت زیبا همه گردند دشمن
و با این ابیات پرده از معانی واقعی انفاظی که
مشترک لفظی محسوب می شوند برمی دارد.

... کتب العشق علینا غمرات و محن
وقضی الحب علینا فتننا بعد فتن

چوتوبی آب حیاتی که نماند باقی
چوتوباشی بت زیبا همه گردند دشمن
و با این ابیات پرده از معانی واقعی انفاظی که
مشترک لفظی محسوب می شوند برمی دارد.

... کتب العشق علینا غمرات و محن
وقضی الحب علینا فتننا بعد فتن

چوتوبی آب حیاتی که نماند باقی
چوتوباشی بت زیبا همه گردند دشمن
و با این ابیات پرده از معانی واقعی انفاظی که
مشترک لفظی محسوب می شوند برمی دارد.

... کتب العشق علینا غمرات و محن
وقضی الحب علینا فتننا بعد فتن

چوتوبی آب حیاتی که نماند باقی
چوتوباشی بت زیبا همه گردند دشمن
و با این ابیات پرده از معانی واقعی انفاظی که
مشترک لفظی محسوب می شوند برمی دارد.

... کتب العشق علینا غمرات و محن
وقضی الحب علینا فتننا بعد فتن

چوتوبی آب حیاتی که نماند باقی
چوتوباشی بت زیبا همه گردند دشمن
و با این ابیات پرده از معانی واقعی انفاظی که
مشترک لفظی محسوب می شوند برمی دارد.

... کتب العشق علینا غمرات و محن
وقضی الحب علینا فتننا بعد فتن

چوتوبی آب حیاتی که نماند باقی
چوتوباشی بت زیبا همه گردند دشمن
و با این ابیات پرده از معانی واقعی انفاظی که
مشترک لفظی محسوب می شوند برمی دارد.

... کتب العشق علینا غمرات و محن
وقضی الحب علینا فتننا بعد فتن

چوتوبی آب حیاتی که نماند باقی
چوتوباشی بت زیبا همه گردند دشمن
و با این ابیات پرده از معانی واقعی انفاظی که
مشترک لفظی محسوب می شوند برمی دارد.

... کتب العشق علینا غمرات و محن
وقضی الحب علینا فتننا بعد فتن

چوتوبی آب حیاتی که نماند باقی
چوتوباشی بت زیبا همه گردند دشمن
و با این ابیات پرده از معانی واقعی انفاظی که
مشترک لفظی محسوب می شوند برمی دارد.

ندانم خال او عکس دل ماست

و بادل عکس خال روی زیباست

زعکس خال او دل گشت پیدا

و یاعکس دل آنجا شده بود

دل اندر روی او یا اوست در دل

به من پوشیده شد این امر مشکل

اگر هست این دل ما عکس آن خال

چرا می باشد آخر مختلف حال...
مولانا جلال الدین نیز در دفتر دوم مثنوی می فرماید:

یک زمان بگذار ای همره ملال

تا بگویم وصف خالی زان جمال

در بیان ناید جمال خال او

هر دو عالم چیست عکس خال او

چونکه من از خال خویش دم زغم

نطق می خواهد که بشکافد تنم
و در شرح این ابیات در آثار شارحین می خوانیم که:

«خال او به اصطلاح صوفیه به معنی کون باشد که
عبارت از اعتبار حس وجود است، چنانکه شمس الدین
محمد مغربی گوید:

«الکون خال قد بدمان خده
لقد تجلی خده من خاله ته»
و خال ثانی به معنی تعیین حق است و اگر به جای
مهمله خوانده شود به اراده معنی شأن نیز صحیح است.»

با توجه به آثار امام (ره) و شرح مختصری که راجع به
ادبیات عرفانی و اصطلاحات آن مطرح شد، می توان به
عمق افکار و حالات ایشان پی برد. راقم سطور معترف
است که خود از درک این معانی عظیم عاجز است، لکن
آنچه در بالا آمد شرح آثار یک عارف بزرگ توسط عرفای
بزرگ دیگر بود.

«به یک دست می گیرم از دست ساقی
به دست دگر می گساران نوازم»
فهرست منابع:

۱- باده عشق - اشعار عارفانه حضرت امام (ره) -
سروش.

۲- بوی گل - نظری اجمالی به آثار منتشر شده امام (ره) -
بخش فرهنگی جهاد دانشگاهی مشهد.

۳- رمز و دانسانهای رمزی - تقی پورنامداریان - شرکت
انتشارات علمی و فرهنگی.

۴- دیوان شمس.

۵- مثنوی معنوی - تصحیح محمد رضایی دارنده کلا
خاور.

۶- گلشن راز - شیخ محمود شبستری.